

مفهوم جبر و اختیار در منظومه فکری عین القضاة همدانی با تأکید بر (تمهیدات، نامه‌ها، یزدان شناخت و لوايح) با محوریت کلامی و عرفانی

ولی‌اله اسماعیل پور^۱

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه پیام نور

تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۱۱

چکیده

مسئله «جبر و اختیار» یا «حریت اراده» در کنار موضوعاتی چون امامت، حسن و قبح، تشبیه و تنزیه، و ... از مفاهیم پربسامدی است که در حوزه کلام، فلسفه و عرفان اسلامی پژوهش‌های وسیعی را به خود اختصاص داده است. این مسئله، از کهن‌ترین و مناقشه‌آمیزترین مباحثی است که در طی اعصار، نظر متکلمان، فیلسوفان و عارفان بزرگ اسلامی را به خود جلب کرده است. لذا، نظر به اهمیت و گستردگی حوزه جبر و اختیار و همچنین وجود ابعاد ناشناخته

1. Email: v.esmaeel@gmail.com

در این زمینه، این مقاله بر آن است تا نگاه عین‌القضات همدانی را درباره مفهوم جبر و اختیار در متون منثور عرفانی فارسی در دو حوزه عاشقانه و کلامی - فلسفی بررسی کند. اما، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که در افق دید عین‌القضات، آیا انسان در چنبر جبر است یا در دایره اختیار؟ برآیند تحقیق نشان می‌دهد که عین‌القضات در حوزه عشق، به جبر مطلق عاشقانه - عارفانه، و در حوزه کلامی - فلسفی به هر سه مسئله «جبر»، «اختیار» و «امر بین الامرین» ملتزم است. روش پژوهش حاضر، تحلیلی-توصیفی و به شیوه کتابخانه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: جبر و اختیار، کلام اسلامی، عین‌القضات، تمهیدات،

نامه‌ها.

پیش درآمد

یکی از باریک‌ترین و اندیشه برانگیزترین مسائلی که بشر در طول تاریخ با آن روبه‌رو بوده، مسئله جبر و اختیار است؛ به‌گونه‌ای که این بحث از یک سو با اندیشه و روان انسان ارتباطی تنگاتنگ دارد و از سوی دیگر در قرآن و سنت، آیات و احادیث متعددی در این زمینه وجود دارد که هراسان اندیشمندی را درباره این مسئله اساسی به تفکر وامی‌دارد. «آنجا که این موضوع از چگونگی تعلق علم خداوند و شمول اراده او نسبت به افعال انسان بحث می‌کند، به علم کلام مربوط است و از آن روی که در پیوند با ضرورت و عدم ضرورت افعال انسان در نظام کلی وجود است، به فلسفه و حکمت متعالی مرتبط می‌شود. در حوزه علم کلام و فلسفه، به‌ویژه فلسفه اسلامی، این مسئله نسبت به دیگر موضوعات کلامی و فلسفی صدارت دارد.» (نژاد سلیم، ۱۳۶۲: ۵-۶). از این رو، متکلمان و فلاسفه در بحث جبر و اختیار با تمام توان فکری برای دفاع از عقیده و دیدگاه خود در برابر مخالفان، از عقل، حس و نقل بهره گرفته‌اند؛ به‌گونه‌ای که از تضاد و تقابل آرای آن‌ها سبب‌ساز پیدایی مکتب‌هایی چون جبریه (اهل حدیث)، اشاعره، ماتریدیه، امامیه و معتزله شده است که به ترتیب کم‌ترین تا بیش‌ترین گستره آزادی و اختیار را برای انسان‌ها قائل‌اند و هرکدام از این خطوط فکری دارای پیروانی است که دیدگاه‌ها و عقایدشان متفاوت است.

در این میان، متون منثور فارسی عرفانی و متصوفه، به‌ویژه عرفان مکتب خسروانی با

عنایت به تأکید فراوان به مسئله تقدیر و میزان تأثیر انسان بر سرنوشت خود، یکی از مهم‌ترین متونی است که به مسئله اراده انسان و موضوع جبر و اختیار با توجه به نوع رابطه انسان با خدا توجه داشته است. در این میان آثار منثور فارسی عرفانی مربوط به قرن پنجم و ششم از مهم‌ترین این آثار هستند که از شاخص‌ترین آن‌ها می‌توان به آثار عین‌القضات همدانی اشاره کرد. از این‌رو، هدف مقاله حاضر بررسی نگاه متفاوت عین‌القضات همدانی به مفهوم جبر و اختیار است.

پیشینه تحقیق

در خصوص پیشینه و سوابق پژوهش باید گفت که درباره مسئله جبر و اختیار و احوال، آثار و افکار عین‌القضات همدانی، مقاله‌ها و کتاب‌های فراوانی نگاشته شده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: «عقاید عرفانی عین‌القضات همدانی» و «زندانی بغداد، حقایقی از زندگی و فلسفه عین‌القضات همدانی» و کتاب *سلطان العاشقین* غلامرضا افراسیابی، «عین‌القضات همدانی»، احمد نیکوهمت، «بررسی و تحلیل زبان عرفانی در آثار عین‌القضات همدانی» سید علی اصغر میرباقری فرد و شهرزاد نیازی، «شطحیات عین‌القضات همدانی» فاطمه مدرسی و دیگران و ... اما از دیدگاه مورد نظر در این مقاله، تاکنون تحقیقی مستقل و جدی‌ای صورت نگرفته است.

روش تحقیق

روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی و ابزار جمع‌آوری داده‌های تحقیق، کتابخانه‌ای و اسنادی است؛ لذا در این جستار با عنایت به دستگاه فکری و حوزه اندیشگانی عین‌القضات، مباحث در سه بخش و بر اساس اهمیت موضوع طبقه‌بندی و بررسی شده است:

الف. جبر مطلق عاشقانه و جبر مطلق کلامی-فلسفی و زیر مجموعه‌های آن؛

ب. اختیارگرایی و زیر مجموعه‌های آن؛

ج. نظریه بین‌الامرین.

بخش ۱. نگاهی به جبر مطلق عاشقانه-عارفانه

عرفان با توجه به چهار بعد ارتباط، تقرّب، اتصال و اتحاد، از پیوند و وابستگی انسان با

خود، جهان و خدا بحث می‌کند. در وادی عرفان همه چیز خداست و هرچه می‌خواهد با اراده و خواست خود انجام می‌دهد؛ لذا عرفان در معنای کلی و عام خود، ارتباطی تنگاتنگ با مسئله جبر و اختیار دارد. پیوند عشق عرفانی با بحث غامض جبر و اختیار پیوندی علت و معلولی است؛ زیرا در مبادی عرفان عاشقانه، سالک از مسیر اختیار به میدان سلوک وارد می‌شود و با تحمل رنج، عبادت و حرکت در راه بندگی که آن هم به اختیار او ولی در طول اراده خداوند است، از عنایت، اشراق و تجلی حق بر دل خود بهره‌مند می‌شود و به مقام معیت می‌رسد. آنجاست که در انتهای طریقت، اختیار از او سلب و در اختیار حق محو و به فنای فی‌الله نائل می‌شود. به سخن دیگر، این نوع جبر در بالاترین مرحله سلوک و طریقت عارفانه - عاشقانه تجلی می‌یابد؛ به گونه‌ای که برتر و بالاتر از اختیار قرار می‌گیرد.

۱-۱. آراء و دیدگاه‌های عین‌القضات در باب مسئله جبر عاشقانه

عین‌القضات همانند استاد خود احمد غزالی و به واسطه او هم از تعالیم پیران مکتب خسروانی و هم از مکتب بغدادی بهره جسته است. اما با بررسی و مطالعه در آثار و دستگاه فکری عین‌القضات به نظر می‌رسد تأثیرپذیری او از تعالیم مکتب خسروانی بیشتر از تعالیم مکتب بغدادی است؛ زیرا از آن جا که مسئله عشق و معرفت عاشقانه از موضوعات و مفاهیم پربسامد مکتب خسروانی به شمار می‌آید، توانسته بیش‌ترین کانون توجهات عین‌القضات را درباره این مسئله معطوف سازد و او را تحت تأثیر خود قرار دهد. با این رویکرد، تأثیرپذیری او از تعالیم مکتب خسروانی نمود بیش‌تری پیدا می‌کند؛ به همین دلیل او را می‌توان از پیشروان تحول بنیادین و میراث‌دار تصوف و عرفان ایرانی - اسلامی دانست. او عارفی با تجارب ژرف روحانی است که مبانی اندیشه‌ها و تفکرات عرفانی‌اش استقلال خاص خود را دارد؛ به گونه‌ای که عشق را استاد خود می‌داند و برای عشق مقام و مرتبه‌الایی قائل است و دردمندی را در عاشقی می‌داند. او با تأثیرپذیری از اندیشه‌های والا و نافذ عاشقانه - عارفانه استاد خود احمد غزالی معتقد است که سراسر عشق جبری و قهری است که تمام وجود عاشق را فرا می‌گیرد؛ به گونه‌ای که از او اختیار و اراده باقی نمی‌گذارد؛ یعنی عشق وقتی که به مرحله کمال و شوق مفرط برسد به عاشق حالتی دست می‌دهد که عنان اراده و اختیار از او سلب و از زمان و مکان فارغ می‌شود. این نوع بی‌اختیاری به تسلیم شدن مطلق سالک در برابر اراده نافذ حضرت حق منجر می‌شود. بنابراین، ماهیت عشق در منظومه فکری عین‌القضات به «جبر مطلق عاشقانه» یا «جبر محمود» می‌انجامد. با این تفصیل، عمده‌ترین

زمینه‌ها و جریان‌های ظهور و بروز مفهوم جبر با توجه به بحث عشق، در آثار فارسی عین‌القضات به قرار ذیل است:

۱-۱-۱. مجذوب سالک یا سالک مجذوب

در دیدگاه عرفا، سیر باطنی به سوی حق به دو گونه امکان پذیر است: الف. سلوک؛ ب. جذب.

سلوک؛ روش و کوشش تدریجی است که سالک در طی طریق انجام می‌دهد تا به غایت طریقت یعنی فنا فی الله برسد. در واقع، سلوک نتیجه توجه انسان به خدا و اشتیاق نزدیکی به اوست؛ لذا به سالکی که چنین روشی داشته باشد، «سالک مجذوب» می‌گویند.

جذب؛ کشش و سیر دفعی و غیر تدریجی است که عنایت الهی، سالک را به ناگاه فرو می‌گیرد و بی‌اختیار در دام عشق خود اسیر و گرفتار می‌کند. سالکی که به ناگاه جذب او را در ریابد و اختیار و اراده را از او سلب کند، «مجذوب سالک» می‌گویند. با توجه به تعریف ارائه شده، یکی از مبادی و اصول مهم ظهور و بروز مفهوم «جبر مطلق» با عنایت به مسئله عشق در اندیشه عین‌القضات همدانی «مجذوب سالک» است.

او در تمهیدات درباره مجذوب سالک چنین می‌گوید: «چون عنایت ازلی خواهد که مرد سالک را به معراج قلب در کار آورد، شعاعی از آتش عشق، شعله‌ای بزند شعاعی بر مرد سالک آید، مرد را از پوست بشریت و عالم آدمیت بدر آورد. در این حالت سالک را معلوم شود که «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (سوره ۲۹/آیه ۵۷) چه باشد و در این موت راه می‌کند تا بسر حد فنا رسد، راحت ممت را بر وی عرضه کنند و آنرا قطع کند و بذبح بی‌اختیار از خلق جمله ببرد» (عین‌القضات، ۱۳۷۳: ۵۱).

با توجه به سخنان عین‌القضات می‌توان گفت که در افق دید او جذب و عنایت حق در وادی سیر و سلوک، بیش از مجاهده و ریاضت مایه نیل به مقصد است؛ یعنی بر «مجذوب سالک» تأکید دارد؛ زیرا در این مرحله از سلوک که عالی‌ترین مرحله طریقت عاشقانه است، اختیار و اراده از سالک به طور مطلق سلب می‌گردد؛ به گونه‌ای که این بی‌اختیاری به «جبر مطلق عاشقانه» منجر می‌شود. جان سخن اینکه در منظومه فکری عین‌القضات کشش بر کوشش رجحان دارد.

۱-۲-۱. تقدم يُحِبُّهُمْ بر يُحِبُّونَه

یکی دیگر از موارد بروز جبر مطلق عاشقانه در دستگاه فکری عین‌القضات، تاکید بر آموزه قرآنی تقدم عشق و خواست خداوند «يُحِبُّهُمْ» بر عشق و خواست انسان «يُحِبُّونَه» است؛ بدین معنا که چون انسان معشوق و محبوب خداوند است از اینکه در برابر این محبت و عشق الهی تسلیم محض شود و سرسپردگی اختیار کند، گزیری نیست. «عین‌القضات همچون عرفای دیگر محبت میان خالق و بنده را دوسویه می‌شمارد و دلیل او در این باره آیه «يُحِبُّهُمْ بر يُحِبُّونَه» است» (مدرسی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۵).

او در نامه‌ها جلد دوم در این زمینه می‌گوید: «اگر سر آن داری که جان و دل در میان نهی و با خرقة سرکنی بیا «فَمَنْ شَاءَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً» و تو را خواست از کجا آمده و اگر خواسته او باشی چه کنی که او را نخواهی «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۱۸۶).

همچنین در تمهیدات چنین می‌گوید: «گفت او بنده خود را عاشق خود کند؛ آنگاه بر بنده عاشق باشد و گفت: بنده را گوید: تو عاشق و محبّ مایی و ما معشوق و حبیب توایم. اگر تو خواهی و اگر نه» (همان، ۱۳۷۳: ۱۱۲).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود عین‌القضات ملهم از آیه شریفه قرآن، «...يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...»^۱ یحبتونه را برآمده از یحبهم می‌داند. در واقع، در دیدگاه او، عشق عاشق به معشوق «يُحِبُّونَه» نشانه عشق و دوستی معشوق نسبت به عاشق «يُحِبُّهُمْ» است؛ بدین معنا که خداوند ابتدا انسان را عاشق خود کرده، سپس عاشق او شده است؛ بنابراین، «يُحِبُّهُمْ» بر «يُحِبُّونَه» تقدم زمانی و ذاتی دارد. او همچنین معتقد است که انسان چه بخواهد چه نخواهد، عاشق و محبّ خداوند و خدا معشوق و حبیب اوست و در پذیرش این مسئله مجبور است. جان سخن اینکه در منظومه فکری عین‌القضات مفهوم «يُحِبُّهُمْ و يُحِبُّونَهُ» به‌طور ضمنی به «فَعَالَ لَمَّا يَشَاءُ» بودن حضرت حق اشاره دارد که می‌توان از آن به «جبر مطلق عاشقانه» تعبیر کرد.

۱-۳-۱. جوهر بودن عشق و عرض بودن جان

یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که با مسئله جبر عاشقانه در اندیشه متعالی عین‌القضات

۱. خدا گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. (مائده/ ۵۴)

رابطه‌ای مستقیم دارد؛ جوهر بودن عشق خدا و عرض بودن جان است. او در تمهیدات می‌گوید: «عشق حق تعالی جوهر جان آمد و عشق ما جوهر وجود او را عرض آمد، عشق ما او را عرض و عشق او جان ما را جوهر، اگر چنانکه جوهر بی عرض متصور نباشد»، مگر این بیت‌ها نشنیده‌ای:

چون آب و گل مرا مصور کردند جانم عرض و عشق تو جوهر کردند
تقدیر و قضا قلم چو تر می‌کردند حسن تو و عشق من برابر کردند»
(عین‌القضات، ۱۳۷۳: ۱۱۳-۱۱۲)

در افق دید عین‌القضات، عشق خداوند جوهر و جان آدمی عرض است؛ زیرا جوهر بودن عشق خداوند دلیل بر اختیار و اراده نافذ اوست و عرض دانستن حقیقت جان آدمی، دلیل بر بی‌اختیاری و عدم استقلال در وجود اوست. اما پرسشی که در ذهن ایجاد می‌شود این است که آیا جوهر عشق برای عرض جان اکتسابی است یا موهبتی؟ در آثار عین‌القضات پاسخی صریح برای این پرسش نمی‌توان یافت؛ اما او حدیثی از پیامبر (ص) نقل می‌کند که می‌فرماید: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَبْدًا عَشَقَهُ وَ عَشِقَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي وَ مُحِبِّي وَ أَنَا عَاشِقٌ لَكَ وَ مُحِبٌّ لَكَ إِنْ أَرَدْتَ وَ إِنْ لَمْ تُرِدْ»^۱ در این حدیث، به طور ضمنی بر موهبتی بودن جوهر عشق دلالت دارد؛ به گونه‌ای که پذیرفتن این موهبتی بودن جوهر عشق، اجباری و با سلب اختیار و اراده همراه است.

۱-۱-۴. بی‌اختیاری عاشق

یکی دیگر از مفاهیم برجسته در حوزه پیوند عاشق و معشوق با توجه به جبر عاشقانه در مبانی فکری عین‌القضات مسئله ترک و بی‌اختیاری عاشق در گستره عشق است؛ زیرا ترک اختیار موجب می‌شود که عاشق در مسیر سلوک پیشرفت و تعالی داشته باشد؛ به گونه‌ای که بی‌اختیاری طی منازل سلوک را برای سالک آسان‌تر و راه را هموارتر می‌سازد.

عین‌القضات در رساله لوائح از قول جنید بغدادی در باب بی‌اختیاری در مسیر عشق چنین بیان می‌کند: «جنید را گفتند خواهی که مرحضرت آفریدگار را بینی، گفت: نه. گفت: چرا؟ گفت بخواست و نیافت، بدین نسبت همه آفت در اختیار منست و من از آفت اختیار پناه بدو سازم» (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۱۳۷).

۱. هنگامی که خدا بنده ای را دوست بدارد به او عشق می‌ورزد و عشق را بر او عرضه می‌دارد پس می‌گوید «بنده من، تو عاشق و دوستدار منی و من عاشق و دوستدار توأم، چه بخواهی و چه نخواهی» حدیثی از رسول اکرم (ص)

همچنین می‌گوید: «در عشق آنکه بختیار است بی‌اختیار است» (همان، ۱۳۶).

یا در نامه‌ها (ج ۲) می‌گوید:

«عشقت کند هر آنچه بباید، تو صبر کن شاگرد عشق باشد، تو را او بس اوستاد»

(عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۱۲۵)

در تبیین اندیشه‌ی عین‌القضات باید گفت که اصولاً اختیار در مسیر عشق، سبب تباهی، گزند و دشواری عشق می‌شود؛ زیرا سراسر عشق جبر مطلق است و در این مسیر اختیاری وجود ندارد. از این رو، عاشق هیچ‌گاه در وادی عشق مؤاخذه نمی‌شود؛ چون تکلیف از او ساقط است و هرکاری که از او سرزند از روی بی‌اختیاری و بی‌ارادگی او می‌باشد؛ به بیان دیگر هرکس جز عاشق، چون هنوز از خودی بودن خویش رها نشده، کاری که می‌کند یا سخنی بر زبان می‌آورد به اختیار و اراده‌ی خود انجام می‌دهد، اما عاشق بی‌اختیار است؛ یعنی هر عملی که از سوی او انجام می‌شود از اختیار و اراده‌ی او خارج است. با این تفصیل، عین‌القضات عشق را استاد و صاحب اختیار و عاشق را شاگرد و بی‌اختیار می‌داند؛ به گونه‌ای که در دیدگاه او سراسر مسیر عشق جبری و اختیار به طور مطلق مطرود است.

۱-۱-۵. ابلیس و جبر عاشقانه

یکی دیگر از مفاهیم و مؤلفه‌های مهم در باب جبر و اختیار به‌طور اعم و جبر عاشقانه به‌طور اخص در دیدگاه عین‌القضات، ابلیس ستایی است. در مجموعه متون عرفانی ایرانی - اسلامی به‌ویژه مکتب خسروانی عارفانی چون حسین منصور حلاج (مقتول ۳۰۹ ق)، احمد غزالی (م ۵۲۰ ق)، عین‌القضات همدانی (مقتول ۵۲۵ ق)، سنایی غزنوی (م ۵۳۵ ق) و روزبهان بقلی شیرازی (م ۶۰۶ ق) و... از جمله کسانی هستند که در آثارشان رگه‌های توجیه و دفاع از ابلیس در برابر اوامر الهی دیده می‌شود. این عده از عرفا عصیان ابلیس را ناشی از مشیت و تقدیر خداوند دانسته‌اند. اما عده‌ای دیگر سرپیچی ابلیس از فرمان حضرت حق را عشق مفرط او نسبت به خدا دانسته و بر این باورند که غرور و غیرت ابلیس مانع از سجده‌ی او بر انسان شده است.

بر پایه‌ی آنچه گفته شد ابلیس در اقوال و آثار گروهی از بزرگان تصوف و عرفان چون عین‌القضات همدانی چنین معرفی شده است: «پاکبازترین عاشق که سجده را جز بر معشوق روا ندانست و پاسبان درگاه حضرت حق و سرور مهجوران» (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۴۱۶). «یگانه وجود و سرّ قدر و خال بر جمال ازل» (همان). «شحنه‌ی مملکت ملکوت که صد و

بیست و چهار هزار نبی زخم او خورده‌اند» (همان، ج ۱: ۹۶).

در دیدگاه عین‌القضات عصیان و سرکشی ابلیس بنابر مشیت و خواست الهی بوده است و در جایی با استناد به اعتراض موسی (ع) به خدا در داستان گمراه کردن قوم موسی توسط سامری بر این باور است که گمراه کردن ابلیس هم به خواست، مشیت و امتحان خداوند بوده است؛ زیرا خدا هرکه را بخواهد هدایت می‌کند و هرکه را اراده کند گمراه می‌سازد و تمام این فتنه و بلا از خود خداوند است. او در نامه‌ها (ج دوم) در خصوص عصیان ابلیس این چنین می‌گوید: «ای عزیز! اگر نه آن بودی که «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» ابلیس و جبرئیل چه کردند؟ گیرم که خلق را ابلیس اضلال کند ابلیس را بدین صفت که آفرید؟ ... اما موسی صفتی باید تا در حال مستی گوید: «إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتَكَ» و «أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» چه معنی دارد؟ بار خدایا! تاکنون خاک بر سر می‌کردم از دست سامری و می‌گفتم:

همه رنج من از بلغاریانست که مادام همی باید کشیدن

اکنون استغفار همی کنم و می‌گویم: «إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتَكَ تَضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ» (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۷-۸).

چنانکه ملاحظه می‌شود عین‌القضات با امعان نظر و ژرفاندیشی عصیان ابلیس را توجیه می‌کند و بر این باور است که عصیان او به اختیار و اراده‌اش نبوده، بلکه آبخور آن، مشیت و اراده خداوند بوده است. بنابراین، عین‌القضات درباره مسئله ابلیس به جبر مطلق عاشقانه قائل است؛ زیرا به اعتقاد او خداوند «فَعَالٌ مَا يَشَاءُ» است و همه موجودات و پدیده‌های عالم مقهور و مسخر اراده و قدرت او هستند و از خود اختیار و اراده‌ای ندارند.

بخش ۱-۲. رویکرد عین‌القضات همدانی در حوزه جبر مطلق کلامی و فلسفی

یکی از حوزه‌ها و مجاری ظهور و بروز مسئله جبر و انواع آن در منظومه فکری عین‌القضات؛ کلام، اصول و باورهای دینی است. با توجه به تحدید و تشریح انواع جبر می‌توان دیدگاه او را در «جبر مطلق»، تقسیم کرد. در این نوع از جبر از اعتقاد انسان بر وحدانیت و ربوبیت خداوند و همچنین پیوند خدا با همه پدیده‌ها و اشیاء موجود در جهان هستی بحث می‌شود؛ بدین‌سان که باورمندی به این گونه از جبر به معنای تسلط مطلق خداوند بر همه هستی می‌باشد که انسان نیز جزئی از آن است. با این توجه در اندیشه عین‌القضات، خداوند معطی، مانع و مالک حقیقی همه کاینات است. او همچنین معتقد است که اگر انسان با این

تفکر که می‌تواند مالک، مانع و معطی در این عالم باشد، آن پنداری بیش نیست؛ زیرا او نمی‌تواند فاعل کردار خود باشد. از این رو، او را با تصرف و مالکیت کاری نیست و مالک حقیقی خداوند است و بس.

با این اهتمام می‌توان گفت عمده‌ترین بسترها و مؤلفه‌های ظهور مفهوم «جبر مطلق» با توجه به حوزه کلام و فلسفه در اندیشه و آثار فارسی عین‌القضات به قرار ذیل است:

۱-۲-۱. آفرینش

از آن جا که خداوند مبدأ و منشأ آفرینش همه موجودات عالم است، همه افعال نیز به اراده، خواست و محبت او انجام می‌گیرد. از این رو، گروهی از انسان، مؤمن خلق شدند و گروهی کافر، که هر دو مقضی حق و در نزد او یکسان هستند. این نوع آفرینش از حکمت الهی به شمار می‌آید.

عین‌القضات همدانی در تمهیدات درباره خلقت انسان می‌گوید: «ای عزیز! چون جوهر اهل الله مصدر موجودات است، بارادت و محبت در فعل آمد؛ کیمیاگری او جز این نیامد که «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» (سوره ۶۴/ آیه ۲) هر که از ارادت خدا سعید آمد، از شکم مادر در دنیا سعید آمد؛ و هر که از ارادت خدا شقی آمد؛ از شکم مادر در دنیا شقی آمد. و از برای این معنی بود که افعال خلق بر دو قسم آمد: قسمی سبب قربت آمد بخدا، و قسمی سبب بُعد آمد و دوری. آفریننده ما و آفریننده عمل ما اوست. «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (سوره ۳۷/ آیه ۹۶) چنانکه می‌خواهد در راه بنده می‌نهد و می‌گوید: «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ؟» (سوره ۳۵/ آیه ۳)». (عین‌القضات، ۱۳۷۳: ۱۸۱-۱۸۲)

سعادت و شقاوت انسان به اراده و خواست خداوند بستگی دارد؛ بدین‌سان که اگر خواست خداوند بر این بوده که انسان سعادت‌مند در دنیا باشد، سعادت‌مند است و اگر شقاوت را برای انسان خواسته، انسان بدون شک شقاوت و بدبخت خواهد بود. از این رو، سعادت و شقاوت هر دو مقضی حق و از حکمت الهی اوست؛ به همین دلیل آفریننده انسان و اعمال و کردار او خداوند است. به بیان دیگر، خداوند هم آفریننده فعل انسان و هم فاعل فعل انسان است. پس سعادت و شقاوت انسان به اختیار او نیست، بلکه ازلی است.

۱-۲-۲. تقدیر و تسلیم

گوی بودن در میدان تقدیر الهی به معنی تسلیم مطلق انسان به مقدرات ازلی است و

واژه «بودنی» سرنوشت و تقدیری است که خداوند در ازل بر لوح محفوظ نگاشته است. تسلیم عبارت است از: «استقبال قضای الهی با رضا، و ثبات در ظاهر و باطن است به هنگام امتحان و ابتلا» (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱۹۱).

عین‌القضات برای اثبات تسلیم بودن مطلق انسان در افعال و کردار اختیاری خود، بارها از تمثیل گوی بودن بهره جسته است و بر این نکته هم تأکید می‌ورزد. او در نامه‌ها (جلد دوم) در خصوص گوی بودن در میدان تقدیر برای کسب سعادت و شقاوت چنین می‌گوید: «جای ترس است از مکر قدر. بر یکی اسباب سعادت مسلط کند تا مضطر گردد در راه سعادت و بر دیگری اسباب شقاوت مسلط کند تا مضطر گردد در راه شقاوت ... و جز گوی بودن در میدان تقدیر روی نیست» (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۱۹۸).

«گوی آنجا تواند بود که فرمان چوگان بود» (همان، ۲۸۲).

«گوی شدن به فرمان چوگان سلطان لابد است» (همان، ۲۸۳).

او همچنین در نامه‌ها در خصوص تغییرناپذیری تقدیر و سرنوشت چنین می‌گوید: «کدام تر دامن را زهره آن بود که در این معنی چون و چرا گوید؟ عجب کار تو!

بودنیها بود، ما را با چرا و چون، چکار خیز تا خاک رضا را بر چرا و چون کنیم»

(همان، ج ۱: ۳۶۵)

«این منم یارا که اندر زلف تو مویی شدم پیش چوگانی که زلفت داشت من گویی شدم»

(همان: ۱۲۹)

غایت افعال و کردار اختیاری و ارادی انسان بر حول دو محور استوار است؛ نخست مسیر سعادت و دیگری مسیر شقاوت. البته، سعادت هدف غایی انسان است. هرگاه قدر از کمینگاه مکر برون آید بر این دو طریق سعادت و شقاوت مسلط شود آن‌ها را مقهور و مستخر خود می‌گرداند؛ به گونه‌ای که علل و عوامل سعادت را بر گروهی از انسان مسلط می‌کند تا در راه کسب سعادت از خود اراده و اختیاری نداشته باشد و از او موجودی مجبور یاد کنند. همچنین در راه کسب شقاوت از او اختیار و اراده سلب می‌شود تا موجودی مجبور و بی‌اختیار به شمار آید.

عین‌القضات در خصوص سرنوشت انسان‌ها با الهام از آیات قرآن، نقش‌هایی که نقاش ازل (خداوند) در لوح محفوظ نگاشته، ناستردنی دانسته و بر این باور است که سرنوشت و اعمال همه ما به تقدیر ازلی وابسته است و انسان باید تسلیم تقدیر الهی باشد و نباید چون و چرایی به میان آورد، بلکه خرسندی پیشه کند. از این رو، در منظومه فکری عین‌القضات، انسان در

افعال و کردار ارادی خود در کسب سعادت و شقاوت و همچنین نسبت به سرنوشت خود، موجودی مطلقاً مجبور و تسلیم به‌شمار می‌آید.

۱-۲-۳. قضا و علم سابق الهی

یکی دیگر از موضوعات و مضامین مهم در حوزه اندیشگانی عین‌القضات با توجه به مفهوم جبر و اختیار، مسئله قضا و علم سابق الهی است. قضا در اصطلاح عبارت است از «حکم الهی در اعیان موجودات را بر آن نحو که هست، از احوال جاری از ازل تا ابد» (سجادی، ۱۳۷۸: ۶۴۰).

عین‌القضات در رساله یزدان‌شناخت در خصوص قضای ازلی و علم سابق باری تعالی این چنین می‌گوید: «قضاء ازلی و علم سابق باری تعالی که در ذات او حاصل است و آن مبدأ را زمان و منتهی زمان نیست و نباشد و زمان و مکان از آن حضرت سخت دورند و ایشان در عالم جسم و لوازم اواند و در وجود در افق اقصی افتاده‌اند باضافت بدان عالم، و نیز موجودی که بیرون ذات اواند همه اسیر و مجبور قدر اواند» (عین‌القضات، ۱۳۲۷: ۵۴).

از آن جا که «قضا» نسبت به موجودات حکمی اجمالی دارد و تابع علم ازلی خداوند است، عین‌القضات با دست‌مایه قرار دادن این مسئله معتقد است که قضای ازلی و علم سابق خداوند در ذات او حاصل است و بر همه حوادث و علل و معلولات احاطه دارد و در زمان و مکان نمی‌گنجد و هیچ حادثی حتی نیروی اراده و مشیت انسانی که از مبادی افعال اختیاری اوست، بدون سابقه تقدیر، مشیت و قضای الهی وجود نخواهد داشت و هر موجود که خارج از ذات الهی باشد، همه مسخر امر و در تحت قدرت و اختیار او هستند؛ به‌گونه‌ای که اراده و اختیار به‌طور مطلق از آن‌ها سلب می‌شود.

بخش ۲. تجلی اختیار‌گرایی در منظومه فکری عین‌القضات

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد؛ واژه اختیار نقطه مقابل واژه جبر است. براساس دیدگاه اختیار، کردار و افعال ارادی انسان به‌نوعی برآمده از اراده اوست و او می‌تواند افعال و کردار ارادی خود را خلق کند. هرچند، در طی تاریخ فلاسفه اسلامی، افعال ارادی انسان با واژگان اختیار، قدر، تفویض بیان شده، اما بر یک اصل و حقیقت دلالت داشته است؛ به این معنا که هرگاه در حوزه کلام از «حریت اراده» بحث می‌شد، واژه قدر کانون توجه‌ها را به‌سوی خود معطوف می‌ساخت که بعدها اعتزالی‌ها آن را تفویض نامیدند و هرگاه از منظر فلسفی و

عرفانی سخنی به میان می‌آید، آن را به عنوان اختیار مطرح می‌کردند. باتوجه به حوزه اندیشگی عرفانی عرفا می‌توان گفت که آن‌ها به‌نوعی جبرگرا هستند؛ اما گاهی هم از اختیار دم می‌زنند؛ از همین رو آن‌ها در حوزه جبر سعی می‌کنند تا از طریق نسبی‌گرایی، جبر مطلق را نفی کنند و راهی برای اختیار گشایند. در بحث اختیارگرایی عارفانه همواره بدین نکته باید توجه کرد که سالک آن‌گاه احساس اختیار می‌کند که احساس وحدت کرده باشد؛ یعنی احساس اختیار، معلول احساس وحدت است (دادبه، ۱۳۷۵: ۳۰۳).

در این میان، عین‌القضات همانند عارفانی چون مولوی، سنایی، ابن عربی، شیخ شبستری و ... در باب مسئله اختیار بر آن است که انسان موجودی مختار است و اعمال و افعال او تحت اختیار اوست. او نیز همانند مولوی دلایلی را برای اثبات اختیار انسان بیان می‌کند که می‌توان از نوع دلیل‌های وجدانی و حسی قلمداد کرد. آن‌ها عبارت‌اند از:

۲-۱. پشیمانی بر فعل

اگر انسان در افعال ارادی خود مجبور باشد، مسلماً پشیمانی و ندامت معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد. از این رو، پشیمانی انسان از انجام کاری ناشایست، مستلزم پذیرفتن اختیار آدمی است. عارفانی چون مولوی در مثنوی بارها برای اثبات اختیار انسان، از «تمثیل» بهره می‌جویند و در زمینه پشیمانی از انجام کار ناروا می‌گوید:

«وآن پشیمانی که خوردی زآن بدی ز اختیار خویش گشتی مهتدی»

(مثنوی، ۵/ ۳۰۲۵)

عین‌القضات در خصوص پشیمانی انسان از انجام کارهای ناروا که دلیل بر اختیار اوست، در جلد دوم نامه‌ها می‌گوید: «اختیار آدمی از علم و ظن وادید آید. اگر از علم وادید آید هرگز بر افعال خود پشیمان نشود. زیرا علم دروغ نبود. اما اگر اختیار مرتب بود بر ظن - و ظن دو گونه بود: صواب بود و خطا. پس بر بعضی افعال که از اختیار خیزد مرتب بر ظنون کاذب، پشیمان گردد» (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۲۳۹).

۲-۲. درستی وعد و وعید و ثواب و عقاب

اگر انسان در افعال و کردار خود اختیار نداشت، تکلیفی بر او متوجه نمی‌شد و وعد و وعید پیامبران، سعادت و شقاوت، و ثواب و عقاب خداوند در آخرت معنا و مفهومی نداشت؛ زیرا تکلیف دایر مدار قدرت و اختیار است.

عین‌القضات در تمهیدات در خصوص وعد و وعید و سعادت و شقاوت چنین بیان می‌کند: «جز مختاری حرکات اهل سعادت نباشد و هر کرا شقاوت آفرینند جز اعمال اهل شقاوت نباشد. اهل ایمان را بیان می‌کند و اهل کفر را قدح کرد، و وعید آتش فرمود. اما شیوه ارادت در شرع مقبول نیست» (عین‌القضات، ۱۳۷۳: ۱۹۰). «سعادت و شقاوت اخروی از آن موجودات است که تا آدمی و حرکت او و سعی نبود، هرگز وجود نیاید» (همان، ۱۰). یکی دیگر از شواهدی که نشان می‌دهد انسان در ژرفای ضمیر به وجود اختیار در خود و دیگران باورمند است، قبول نظام جزا و پاداش است. روشن است که جزا، پاداش و تکلیف تنها در صورت وجود اختیار، آزادی و اراده، معنا دارد. بر این اساس عین‌القضات معتقد است انسانی که به سوی سعادت یا شقاوت حرکت می‌کند، مسلماً دارای اختیار و آزادی اراده است. از این‌رو، انسان مؤمن به اختیار و اراده خود به سوی سعادت و خوشبختی اخروی گام می‌نهد و انسان کافر به اختیار و اراده خود برای کسب شقاوت اخروی گام می‌نهد. در این صورت پاداش مؤمن بهشت است و جزای کافر وعید آتش دوزخ است.

۲-۳. ارسال رسول و بعثت انبیاء

اهداف تمام ادیان آسمانی بر این اصل استوار است که انسان موجودی آزاد و مختار است و توانایی انتخاب دارد. وجود ادیان آسمانی و بلکه هرگونه دستگاه تعلیم و تربیت دلیلی برای پذیرفتن اصل اختیار در خصوص انسان است. در واقع، هدف و حکم خداوند از فرستادن پیامبران به سوی مردم و دعوت آن‌ها خود دلیلی بر وجود اختیار انسان است؛ زیرا اگر انسان موجودی مجبور بود در این صورت دعوت انبیاء و تلاش‌های بی‌وقفه آنان لغو و بیهوده تلقی می‌شد.

عین‌القضات در جلد دوم *نامه‌ها* در خصوص ارسال پیامبران و دعوت مردم به کارهای نیک و پرهیز از کارهای ناروا و همچنین آگاه نمودن مردم از سعادت و شقاوت اخروی که به اعمالشان بستگی دارد، می‌گوید: «چون سعادت و شقاوت آدمی در آخرت به اعمال او باز بسته‌اند، مقتضای کرم بی‌علت و بی‌نهایت ازل آن بود که او را اعلام کند که سعادت ثمره کدام حرکت خیزد. انبیاء را بدین عالم فرستاد و جمله اعمال و ثمرات همه حرکات ایشانرا معلوم کرد. «مبشرین» ای بالسعادة. و «منذرین» ای بالاجتناب عن الشقاوة. (سوره ۱۷/ آیه ۲۵) و انبیاء را خود برای این دو کار فرستادند «و ما أرسلناک إلا مبشراً و نذیراً» (سوره ۶/ آیه ۴۸)» (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۱۲-۱۳).

از خصوصیات پیامبران الهی این بوده است که علاوه بر بیان یک سلسله حقایق، به تبشیر و تبتیر مردم نیز پرداخته‌اند و انسان‌ها را به اجر و پاداش خداوند به کارهای نیک بشارت می‌دادند و از عذاب و بیم الهی که گریبان‌گیر کافران و گناهکاران می‌شود بر حذر می‌داشتند. در واقع این بشارت‌ها و اندازها در صورتی معقول و مقبول است که انسان توانایی تمییز بین راه حق و باطل را داشته باشد و یکی را به اختیار خود انتخاب نماید در غیر این صورت، ارسال رسول و دعوت مردم مختار به سوی هدایت در آخرت بستگی به اعمال او دارد. اگر چه کرم و احسان خداوند بر آن قرار گرفته تا راه کسب سعادت را به انسان بنمایاند، اما ارسال رسل در این عالم از سوی خداوند به صرف نشان دادن و آگاه کردن مردم در کسب اعمال و سعادت اخرویشان بوده است. از این رو، خداوند در آیه‌ای از قرآن این حقیقت را که انسان، مختار است، چنین بیان فرموده است: «أَنَا هَدَيْنَا السَّبِيلَ أَمَا شَاكِرًا وَّ أَمَا كَفُورًا»^۱. پس با این رویکرد می‌توان گفت که در منظومه فکری عین‌القضات اعتقاد به ارسال رسل و آگاهی مردم نسبت به کسب اعمال در مسیر سعادت و شقاوت اخروی، خود، دلیلی بر باورمندی او به مسئله اختیار است.

۲-۴. اعتقاد به دعا و اصل بداء

دعا یکی از عوامل معنوی و روحی مؤثری است که در کنار عوامل مادی، در سرنوشت انسان هم نقش بسزایی ایفا می‌کند؛ به گونه‌ای که انسان در افعال و کردار آزادگونه‌اش از آن یاری می‌جوید. از این رو، مسئله جبر و اختیار، پیوندی بنیادین با جایگاه دعا در خصوص رابطه انسان با خداوند دارد. در واقع، قبول سنت دعا، مستلزم پذیرفتن اصل بداء (امکان تغییر اراده محتوم خدا) است؛ زیرا کسی که معتقد است سرنوشت پدیده‌ها و تمام اعمال انسان از مقدرات الهی و از پیش تعیین شده است و در آن امکان دخل و تصرف متصور نیست. پس، چنین کسی نمی‌تواند در ژرفای ضمیر خود به تأثیر دعا باور داشته باشد. اگر قبول این دعا از سر اضطرار باشد، بدون شک رهیافتی تصنعی دارد.

عین‌القضات در خصوص تأثیر دعا در رساله *یزدان‌شناخت* چنین می‌گوید: «از این باب چند خبر دیگر مکشوف شود که صاحب بصیری تأمل کند و تأثیر دعا هم ازینجاست و همگی آن احوال مستند است با خواست باری تبارک و تعالی و فیض او. و نخستین اثر آن فیض

۱. «ما به حقیقت راه (حق و باطل) را به انسان نمودیم (بعد از آن دیگر نوبت خود اوست که) سپاس‌گزار این نعمت باشد یا کفران نماید.» (سوره ۷۶/ آیه ۳)

بآسمانها رسد و آنگاه بزمین. اما بی‌زمان بود و این آیت دلپست در قرآن مجید: اِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ سنت است که در موقع دعا دست بر آسمان بردارند». (عین‌القضات، ۱۳۲۷: ۵۴).

دعا یکی از مظاهر قضا و قدر است که می‌تواند در سرنوشت پدیده‌ای مؤثر باشد یا از قضا و قدر جلوگیری کند. البته اعتقاد به قضای الهی هرگز به مفهوم نفی اختیار آدمی نیست، بلکه یکی از مظاهر قضا و قدر الهی اختیار انسان است. بنابراین، عین‌القضات در ژرفای درون خویش به تأثیر دعا باور دارد و نیز بر این نکته تأکید می‌ورزد. او تأثیر دعا را مستند به خواست و فیض و کرم بی‌کران خدا می‌داند.

بخش ۳. تجلی نظریه بین‌الامرین در دستگاه فکری عین‌القضات

عرفا در تفسیر امر بین‌الامرین بر آن‌اند که افعال و کردار انسان نه جبر مطلق است نه اختیار محض، بلکه روشی بینابین است؛ به عبارت دیگر به بار نشستن افعال و احوال انسان هم مستند به اراده انسان و هم مستند به اراده خداوند است.

در این میان، عین‌القضات در باب نظریه بین‌الامرین متأثر از معنی کلام امام جعفر صادق (ع) بر «لا جبرَ و لا تفویضَ بل امر بین‌الامرین» تأکید دارد. او با بهره‌گیری از عبارت «مسخر مختاری»، جبر و اختیار مطلق را مردود می‌شمارد و بر روشی میانه باورمند است. او با ژرفاندیشی و دیدگاهی روان‌شناسانه درباره مسخر مختاری انسان می‌گوید: «هر یکی از ملک و ملکوت مسخر کاری معین است، آدمی مسخر یک کار معین نیست از روی ظاهر، بل مسخر مختاری است و چنانکه احراق در آتش بیستند، اختیار در آدمی بستند. پس چون او را محل اختیار کردند او را جز مختار بودن روی کاری دیگر نبود، چنانکه آتش را جز محرق بودن هیچ روی نبود. پس چون محل اختیار آمد، بواسطه اختیار ازو کارهای مختلف در وجود آید. خواهد حرکت از جانب چپ کند، خواهد از راست، خواهد ساکن بود، خواهد متحرک. بدین سبب او را بعالم ابتلا و احکام فرستادند اما اگر خواهد مختار بود، و اگر نخواهد جز این نتواند بود مختاری او، چون مطبوعی آب و نان و آتش است». (عین‌القضات، ۱۳۷۳: ۱۸۹-۱۹۰)

از جمله عبارت‌های «متناقض‌نما» در منظومه فکری عین‌القضات، مسخر مختاری آدمی است که از یک سو انسان را بنابر قدرت، اراده و تقدیر خداوند در افعال و کردار خود مجبور و از سوی دیگر مأمور و مکلف به انجام اوامر و نواهی می‌داند که این مکلف و مأمور بودن انسان

در انجام کردار و افعال، دلیل بر مختار بودن اوست. در واقع در اندیشه عین‌القضات، انسان مختار است از آن حیث که مجبور است و مجبور است از آن جهت که مختار است؛ به گونه‌ای که اختیار انسان عیناً اضطرار اوست. چنانکه در آیه «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ»^۱ سلب و ایجاب و نفی و اثبات از یک جهت است؛ زیرا خداوند در خطاب به پیامبر (ص) تیر انداختن را از آن جهت که به وی نسبت می‌دهد از او نیز سلب می‌کند. او همچنین بر این باور است که مسخر بودن در افعال و کردار تنها مختص انسان نیست، بلکه همه موجودات و پدیده‌های موجود در عالم امر و ملک، به گونه‌ای در انجام کردار و افعال ارادی خود مقهور و مجبور هستند، با این تفاوت که آن‌ها مسخر یک کار معین هستند؛ اما انسان مسخر مختاری است. از این رو، عین‌القضات برای اثبات گفته‌هایش از تمثیل‌های فراوانی بهره جسته است؛ برای نمونه، احراق در آتش را مثال می‌زند و معتقد است که آتش مسخر تقدیر است و او را در احراق به کار می‌گیرند؛ زیرا صفت آتش احراق یا سوزندگی است، بنابراین برای آتش جز محرق بودن یا سوزندگی راه دیگری وجود ندارد. در واقع انسان چون محل اختیار آمد به وسیله اختیار، از او کارهای گوناگون بروز می‌دهد و با اختیار خود می‌تواند اگر بخواهد به جانب چپ یا راست حرکت کند یا در جای خود ساکن و متحرک باشد؛ به همین دلیل خداوند او را به عالم ابتلا و امتحان فرستاد. حاصل سخن این که در افق دید عین‌القضات انسان چه بخواهد و چه نخواهد مختار مطیع است و در مختاریش هم مجبور است. با این رویکرد می‌توان گفت منظور از مسخر مختاری آدمی همان تفسیر نظریه «امر بین الامرین» است.

برآیند پژوهش

عمده‌ترین دستاوردهای حاصل این پژوهش با توجه به مسئله جبر و اختیار در منظومه فکری عین‌القضات همدانی در دو حوزه عاشقانه و فلسفی - کلامی به قرار ذیل است:

الف. حوزه عاشقانه؛ در یک نگاه فراگیر به مجموعه دستاوردهای پژوهش پیرامون گفتمان‌های حاکم بر جبر و اختیار در حوزه عشق، چنین برمی‌آید که باتوجه به تحلیل آراء و آثار عین‌القضات، او به جبر مطلق عاشقانه باور دارد؛ بدین معنا که او مسیر عشق را جبری و

۱. «و چون (ریگ به سوی آنان) افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند.» (سوره ۸/ آیه ۱۷).

خارج از اختیار و اراده عاشق می‌داند. همچنین بر این باور است در مسیر عشق، اختیار و کسب به‌طور مطلق وجود ندارد و فرمان و احکامی که از سوی او (معشوق) صادر می‌شود، امری التزامی بوده است؛ به همین دلیل در ولایت او اختیار مطرود و عاشق مانند مهره‌ای در بساط جبر و قهر عشق است و هرگونه نقشی که برای او تصور شود، چاره‌ای جز تسلیم ندارد. درواقع، این نوع از جبر در بالاترین مرحله‌ی سلوک و طریقت عارفانه - عاشقانه تجلی می‌یابد؛ به‌گونه‌ای که برتر و بالاتر از اختیار می‌ایستد.

ب. حوزه فلسفی-کلامی؛ در یک نگاه کلان به مجموعه نتایج بدست آمده از رویکرد عین‌القضات درباره مسئله جبر و اختیار در حوزه فلسفی-کلامی نشان می‌دهد که او در این حوزه، بنا بر جولان اندیشه‌اش از یک سو و معضل مسئله جبر و اختیار از سوی دیگر، با دیدگاهی متفاوت به این موضوع پرداخته است؛ به‌گونه‌ای که در آثار او به هر سه مسئله جبر، اختیار و بین‌الامرین اشاره شده است. هرچند، رویکرد او در عرصه نظری، بیانگر جبرگرایی است، در عرصه عملی، رهیافتی حنفی ماتریدی دارد؛ بدین معنا که هرکنش و افعالی اگر چه آفرینش خداوند است، اما کنش خود انسان است؛ زیرا نتیجه گزینش و انتخاب خود اوست.

منابع

۱. قرآن مجید، (۱۳۸۰)، مترجم آیت الله مشکینی، چ اول، قم: انتشارات الهادی.
۲. حیدری، حسین، بهار و تابستان، (۱۳۸۵)، «بررسی تطبیقی جبر و اختیار در آثار سنایی و متکلمان مسلمان»، مجله تخصصی مطالعات عرفانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه کاشان، شماره سوم، ص ۹۷-۱۲۲.
۳. دادبه، اصغر، (۱۳۷۵)، «جبر و اختیار»، دائرةالمعارف تشیع، چاپ اول، ج ۵، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی، بهاء‌الدین خرمشاهی و حسن یوسفی اشکوری، تهران: نشر شهید سعید محبی.
۴. رضایی، لیلا، (۱۳۸۵)، «بررسی تطبیقی آرای عرفای اسلامی و آموزه‌های مانی»، پایان‌نامه دکتری، استاد راهنما محمدیوسف نیّری، استادان مشاور اکبر نحوی و زرین وادی، دانشگاه شیراز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۵. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۳)، سرنی، چ ۵، ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات علمی.
۶. سجادی، سید جعفر، (۱۳۷۸)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چ ۴، تهران: کتابخانه

طهوری.

۷. شیخ بو عمران، (۱۳۸۲)، مسئله اختیار در تفکر اسلامی و پاسخ معتزله به آن، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: انتشارات هرمس.
۸. عین‌القضات همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی المیانجی، (۱۳۷۳)، تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، ج پنجم، تهران: کتابخانه منوچهری.
۹. _____، (۱۳۲۷)، رساله یزدان‌شناخت، با مقدمه و تصحیح بهمن کریمی، تهران: چاپخانه علی‌اکبر علمی.
۱۰. _____، (۱۳۷۷)، رساله لوایح، تصحیح و تحشیه رحیم فرمنش، چ سوم، تهران: کتابخانه منوچهری.
۱۱. _____، (۱۳۷۷)، نامه‌ها، به اهتمام علینقی منزوی و عقیف عسیران، چاپ سوم، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۲. محمد بلخی، جلال‌الدین، (۱۳۸۱)، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: انتشارات پیمان.
۱۳. مدرسی، فاطمه، مونا همتی و مریم عرب، (۱۳۹۰)، «شطحیات عین‌القضات همدانی»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال هفتم / شماره بیست و پنجم، تهران: دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب.
۱۴. نژاد سلیم، رحیم، (۱۳۶۲)، «حدود آزادی انسان از دیدگاه مولوی»، پایان‌نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

